



توان معرفتی انسان و شناخت ارزش های اخلاقی

بر اساس بینش توحیدی اسلام، تجربیات انسان منحصر به تجربیات حسی و مادی نمی شود ...

بر اساس بینش توحیدی اسلام، تجربیات انسان منحصر به تجربیات حسی و مادی نمی شود تا بتوان از "هست های" طبیعی "بایدها" را نتیجه گرفت بلکه انسان موجودی مسبوق به عالم "ذر" می باشد. به گزارش خبرگزاری مهر، یک نظریه وجود دارد که قائل به "غیر معرفتی" یا "ناشناختاری" بودن اخلاق است که بر اساس آن عقاید اخلاقی نمی توانند تصدیق شوند و نمی توانند موضوع معرفت قرار گیرند. اساس این نظریه بر یک نظام فلسفی بنا نهاده شده که در آن احساسات، تمایلات و تصورات بی حد و حصر نامحدود و متنوع انسانها تعیین کننده ارزشهای اخلاقی فرد و اجتماع است.

اصالت احساسات و عواطف در الزامات اخلاقی مانع شناخت ارزشهای اخلاقی می شود و فضایل حقیقی اخلاق در محاق فراموشی فرو می روند. لذا منازعه اکثر فیلسوفان اخلاق قرن بیستم صرف اشکال مختلف گزاره های اخلاقی به عنوان واقعیت های غیر قابل شناخت شده است و ادعاهای مبنایی اخلاق به عنوان موضوعات معرفت، غیر قابل شناخت قلمداد می شوند.

آغازگر این موج ناشناختاری و احساس گرایی، دیوید هیوم (David Hume 1711-1776م) بود، زیرا وی عقل و فطرت را به کنار نهاد و به خیال و احساسات بسنده کرد و لذا نتیجه ای جز ناشناختاری و احساس گرایی از آن مقدمات حاصل نمی شود.

اما واقعیت این است که انسان بر فطرتی متولد شده که فطرت الهی است و تبدیلی در آن نخواهد بود. فطرت خدایی همان فطرت توحیدی است و آنکه از فطرت توحیدی خود صرف نظر کند دچار کثرت احساسات، تمایلات و تخیلات می شود. در این صورت هیچ ابزاری برای بالا رفتن انسان به بلندای معرفت، آگاهی و علم باقی نمی ماند زیرا بریدن از فطرت توحیدی باعث می شود تا درهای حکمت و علم و معرفت برای انسان بسته شود.

ناشناختاری معاصر متأثر از این سخن هیوم است که تجربه تنها می تواند به ما بیاموزد که اشیا چنین هستند نه آنکه بالضرورة باید چنین باشند و به این ترتیب تردید در حقانیت یا بطلان عقاید اخلاقی را برای ناشناخت گرایان معاصر به ارث می گذارد. اما بر اساس بینش توحیدی اسلام، تجربیات انسان منحصر به تجربیات حسی و مادی نمی شود تا بتوان از "هست های" طبیعی "بایدها" را نتیجه گرفت بلکه انسان موجودی مسبوق به عالم "ذر" می باشد که از او سوال شده "الست بربکم" و او پاسخ مثبت داده و این نیز از تجربیات فطری انسان است هر چند تجربه حسی نیست و از همین جاست که آدمی همواره به دنبال حقیقت، کمال و خیر محض می گردد.

بر اساس بینش توحیدی، انسان گفتگوی اولیه ای با صاحب اسماء حسنا داشته و هنگامی که در قوس نزولی از انا لله به پایین ترین درجه هستی "حیات جسمانی، مادی و خاکی" تنزل یافت از آنجا که این حیات مسبوق به حضور در محضر رب الارباب و عالم غیب و شهادت است بنابراین در بازگشت صعودی به سوی او تا "انا الیه راجعون" با چنگ زدن به عروه الوثقی هدایت الهی می تواند به معرفت حقایق دست یابد و قدرت تشخیصی و تمیز حق و باطل را پیدا کند.

اگر گستره حیات انسان منحصر به زندگی در تبعیدگاه زمین باشد و بدون اتصال قلبی به روح خدا و سیر بعدی تا عند ملیک مقتدر

لحاظ گردد شاید بتوان معرفت حقایق اخلاقی را مورد شك و تردید قرار داد و انسان را محکوم به جهل و ظلمت نمود، اما اگر گستره حیات آدمی از ازلیت خداوند تا ابدیت خداوند توسعه یابد دیگر انسان موجودی تنها سرگردان و به خود واگذاشته تلقی نمی شود. بلکه با تقرب صفاتی به خداوند و پیروی از انسان کامل که مظهر اسماء الهی و جامع جمیع صفات او بر روی زمین است می تواند به درگاه عالم غیب و شهادت بار یابد و به اذن الله، دانای همه حقایق و فضایل اخلاقی گردد.

انسان در پیروی از هدایت الهی می تواند به درجه قرب نوافل نایل شود که چشمش چشم خدا و گوشش گوش خدا شود که در این صورت به اذن الله به حقایق حقیقی و خلقی بصیر و سمیع می گردد. که این مرتبه مرتبه حب است که انسان وامانده در تبعیدگاه زمین و اسیر تکثرات حسی و عاطفی می تواند عواطف را مجرای دریافت ندای محبت الهی "وحي" و مجرای سیر به سوی قرب الهی قرار دهد.